

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال اول، شماره یکم، بهار ۱۳۹۰
صفحات ۴۷ - ۷۸

بررسی زمینه‌های تحول مذهبی در عشایر جنوب عراق^۱

(سده نوزدهم میلادی)

سجاد دادفر^۲

چکیده

عراق از دید تاریخی، اصلی‌ترین مرکز شیعیان در ده قرن نخست اسلام بوده است و حتی پس از برپایی دولت صفویه در ایران تا کنون از مراکز عمده تشیع در جهان اسلام به شمار می‌آید. جنوب عراق، خاستگاه معنوی بنیادین تشیع و جایگاه روی‌دادهای حماسی و غم‌بار آن در دهه‌های نخستین اسلام بود و تأثیر و نفوذش در رشد فکری و معنوی شیعیان در درازنای تاریخ انکارناشدنی است، اما گسترش تشیع میان عشایر جنوب عراق و سرانجام بدل شدن آن به «مذهب اکثریت»، از دید داخلی و خارجی، معلول اوضاع ویژه سده‌های هجدهم تا بیستم (دوران حکومت عثمانی‌ها) بود. اگرچه تشیع در عراق پیشینه‌ای هزار ساله داشت، تا آن روز بیش‌تر در برخی از مراکز شهری مانند کربلا و نجف نمود داشت. بررسی روند دگرگونی مذهبی عشایر جنوب عراق از تسنن به تشیع و عوامل تأثیرگذار در این تحول، بن‌مایه این پژوهش است.

کلیدواژگان

عراق، عشایر، تشیع، عثمانی، عتبات عالیات.

۱. تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۲۳. تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۱۵.

۲. استادیار گروه تاریخ اسلام دانشگاه رازی کرمانشاه. d.dadfar@razi.ac.ir

مقدمه

قبیله‌های عرب در دوران حاکمیت عثمانی‌ها بر عراق، پاره بزرگی از جمعیت مناطق مرکزی و جنوبی این کشور شمرده می‌شدند؛ چنان‌که بیش از نیمی از جمعیت جنوب عراق (اواخر قرن نوزدهم)، کمابیش چادرنشینی با زندگی بدوی بودند. نویسنده *العشائر العراقية* در این باره می‌نویسد:

در دوران حاکمیت عثمانی‌ها بر عراق به واسطه دگرگونی‌های سریع، جنگ‌های داخلی و عدم توانایی حکومت مرکزی (استانبول) در ایجاد امنیت، قبیله به مثابه تنها سازمان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود که افراد با آن در ارتباط بودند و این سازمان افراد را مورد حمایت قرار داده، از حیثیت و اموال شخصی آنان محافظت می‌کرد (عبدالطاهر، ۱۹۷۲، ج ۱، ص ۱۹۷۲).

عشایر عراقی به انگیزه سازمان‌دهی کارهای داخلی و عمومی خود، به دور از حکومت مرکزی، سازمان اداری و حقوقی، تولیدی و اجتماعی - سیاسی ویژه‌ای برپا کردند و حتی تا چندی پیش، از نفوذ و استقلال قضایی و اداری برخوردار بودند؛ چنان‌که به جای حقوق مدنی یا کیفری، بر پایه سنت‌ها و عرف خود (السوانی) رفتار می‌کردند (نفیسی، ۱۹۷۳، ص ۱۵). قبیله‌های عراق تا سده نوزدهم میلادی، در قالب اتحادهای محلی آزاد سازمان‌دهی شده بودند و هر یک از آنها، در قالب واحدی سیاسی و خودمختار عمل می‌کرد. ترس قبیله‌های کوچک از قبیله‌های بزرگ‌تر و ناتوانی قبیله‌های بزرگ در رویارویی با حمله‌های نظامی قدرت‌های مرکزی، موجب شد که قبیله‌های ضعیف و کوچک‌تر با قبیله‌های نیرومندتر هم‌پیمان شوند و از این‌رو، پیمان‌های قبیله‌ای گسترده‌ای به رهبری «شیخ المشایخ» بسته شد. چنین کاری تنها برای برآوردن نیازهای گروهی سامان گرفت که قبیله به تنهایی نمی‌توانست آنها را برآورد (Batatu, ۱۹۸۹: ۷۱). این پیمان‌های قبیله‌ای و شاخه‌ای آرام آرام گسترش یافت و به قطب‌بندی شدن آن قبیله‌ها و پدید آمدن پیمان‌های بزرگ و اصلی انجامید. از این‌رو، برخی از این

تشکل‌های قبیله‌ای توانستند شیخ نشین‌هایی محلی و مستقل از حکومت پدید آورند که از اختیارات تام درباره زمین‌ها و منطقه‌های زیر نفوذ خود برخوردار بودند. بطاطو، کهن‌ترین حکومت‌های محلی قبیله‌ای جنوب و مرکز عراق را در دوران حکومت عثمانی چنین بر شمرده است:

«المنتفق، الزید، الدلیم، العبید، الخزعل، بنی لام، ابومحمد، ربیعہ و کعب. قبیله‌هایی که این اتحادهای محلی را تشکیل می‌دادند، شامل افرادی می‌گردید که عمدتاً به کشاورزی و یا پرورش شتر، گوسفند و گاو میش مشغول بوده و در هورهای جنوب عراق ساکن بودند (Ibid: ۶۸).

دو نکته مهم را درباره این قبیله‌ها باید یاد کرد:

الف) بسیاری از آنها با گذشت زمان و از همان صدر تاریخ اسلام، از جزیره العرب به عراق هجرت کردند. عززوی در کتاب خود فهرست کاملی درباره قبیله‌های مهاجر آورده و گفته است که بسیاری از قبیله‌های وابسته به «منتفق» که پس از پیدایی اسلام به عراق آمدند، به قبیله‌های عدنانی منسوب بودند. البته کسانی ادعا می‌کنند که نسب آنان به قبیله‌های قحطانی و حمیری می‌رسد (العززوی، الف، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۱۱-۲۴). قبیله زبید که از تبار قبیله‌های قحطانی است، اندکی پس از اینکه مسلمانان عراق را فتح کردند (۶۳۴ م)، از جزیره العرب به آن کشور هجرت کرد (همان، ج ۳، ص ۳۰). دلیم و ابومحمد، دو حکومت محلی دیگر اواخر سده هفدهم از حکومت محلی زبید جدا شدند (همان، ص ۶۱). گفته می‌شود حکومت محلی ربیعہ نیز هنگام فتح عراق، بدین منطقه هجرت کرد و قبیله کعب مدعی بود که نسبش به ربیعہ می‌رسد (همان، ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۸)، اما روند هجرت قبیله‌ها به عراق تا دهه‌ها و سده‌های پسین نیز وجود داشت و در میانه سده‌های شانزدهم تا نوزدهم شتاب بیش‌تری گرفت. بخش‌های فراوانی از قبیله بزرگ شمر به‌ویژه شمر طوقه و صائح، اوایل سده هجدهم از منطقه حائل به عراق هجرت کردند (همان، ج ۱،

ص ۲۳۲ - ۲۳۴؛ ج ۳، ص ۲۰۳) و شمار عشایر عرب با هجرت بخش‌های بزرگی از قبیله بنی تمیم به عراق (اواسط قرن هجدهم)، به گونه چشم‌گیری افزایش یافت (الوردی، ۱۹۶۵، ص ۱۴۷). نقشه قبیله‌های عراق، تنها پس از هجرت بخش‌های دیگری از قبیله شمر (شمر جربه) در سده نوزدهم و قبیله‌های عُنْزَه و الظفیر (۱۸۰۵ - ۱۷۹۱ م / ۱۲۰۵ - ۱۲۲۰ ق)، کامل شد. شکل جای‌گیری کنونی قبیله‌ها، بر پایه همین نقشه سامان گرفت و از نیمه سده نوزدهم به بعد، پراکندگی جغرافیایی و جایگاه قبیله‌ها بدین شرح مشخص شد:

۱. قبیله‌های کعب، البومحمد، شمر طوقه، العبید، شمر جوبه و طی، در کناره‌های رود دجله از جنوب «القرنه» تا بغداد و شمال آن جای گرفته و قبیله‌های بنی تمیم، العزه و بخشی از العبید پیرامون رود دیالی ساکن شده‌اند؛
 ۲. تشکل عشایر منتفق (شیب، بنی مالک، الاجود و بنی سعید)، در کناره فرات از شمال به سماوه تا قرنه و غراف اسفل ساکنند و قبیله‌های خزاعل، عفک، آل فتله و بنی حسن در فراتِ میانه از سماوه تا حله جای گرفته‌اند؛
 ۳. قبیله‌های زبید و بنی ربیع در منطقه میان دجله و شط حله ساکن شدند و قبیله‌های الدلیم در کرانه شرقی و جنوبی فرات میان ابوکمال و کربلا جای گرفتند، اما قبیله «شمر جربه» در جزیره فراتیه و قبیله‌های جبور در منطقه واقع میان موصل و شرقاط نشستند (الرهیمی، ۱۳۸۰، ص ۱۰).
- ب) تشیع تنها پس از دگرگونی مذهبی شمار فراوانی از این قبیله‌ها در سال‌های پایانی سده هجدهم و در دهه‌های قرن نوزدهم، گسترش یافت و توانمند شد و در جایگاه مذهب بیش‌تر مردمان عراق نشست. تشیع در عراق تاریخی دیرین دارد، اما تا پیش از گرایش قبیله‌های عراقی به این مذهب، تنها در شهرنشینان به‌ویژه مردمان شهرهای مقدس دیده می‌شد. ابراهیم فصیح الحیدری، عالم و ادیب برجسته اهل سنت بغداد، نام‌های قبیله‌هایی را که به تازگی به تشیع گرویده بودند، در فهرستی ثبت کرد (۱۸۶۹ م / ۱۲۸۶ ق). بر پایه گزارش او، جز



حکومت‌های محلی خزعل و کعب که از دید وی در اوایل و اواسط سده هجدهم مذهب خود را تغییر داده بودند، دیگر قبیله‌ها در سده نوزدهم یا کمی پیش از آن به تشیع گرویدند. زبید، بنی لام و البومحمد نیز از مهم‌ترین حکومت‌های محلی در فهرست الحیدری به شمار می‌روند که مذهبشان را تغییر دادند. فهرست او افزون بر اینها، بخش‌های بزرگی از قبیله‌های ربیعه (الدفاعه، بنی عامر و الجعيفر) و بنی تمیم (بنی سعد بزرگ‌ترین بخش آن در عراق، شمر طوقه، دُوَّار و السواکن) و بسیاری از قبیله‌های کناره آب‌راهه (کانال) هندیه و پنج قبیله از دیوانیه (آل اقرع، البدیر، عفک، الجبور و الشلیحات) که برای تأمین آب به آب‌راهه دقار وابسته بودند، در فهرست اویند (الحیدری، ۱۹۹۸، ص ۱۰۸-۱۲۲). حیدری علت تغییر مذهب قبیله‌ها را، کمبود مبلغان اهل سنت و فعالیت گسترده علمای شیعه دانسته و واعظان شیعه را «الشیاطین الرافضه» نامیده است (همان، ص ۱۱۴). گفتار حیدری درباره تغییر مذهب قبیله زبید (سده نوزدهم)، بر پایه سخنان نقل شده از عثمان بن‌سند البصری، مورخ عراقی عصر ممالیک (۱۸۳۴ م / ۱۲۵۰ ق) استوار است. عبدالله محمود شکری آلوسی، عالم سنی مذهب بغدادی (سده بیستم) نیز تغییر مذهب قبیله زبید و بخش‌هایی از قبیله شمر و بنی تمیم را در سده‌های نوزدهم تأیید می‌کند. قبیله بزرگ منتفق را نیز بر نام‌های فهرست حیدری باید افزود؛ زیرا جز شیوخ خاندان سعدون که بر تسنن ماندند، کمابیش همه افرادش در سده نوزدهم به تشیع گرویدند (Nakash, ۲۰۰۳: ۶۲).

بنابراین، پاره‌های مهمی از قبیله‌های پرآوازه عراق مانند منتفق، زبید، دلیم، البومحمد، خزاعل، بنی لام، ربیعه و کعب، تنها از اواخر سده هجدهم نه پیش از آن، به تشیع گرویدند. فرآیند این تغییر مذهب، از عواملی تأثیر می‌پذیرفت که مهم‌ترین آنها را چنین می‌توان برشمرد:

۱. حمله وهابیان به نجف و کربلا؛

۲. ویژگی آن دو شهر در جایگاه شهرهای تجاری حاشیه صحرای عراق؛

۳. تغییر جریان آب فرات؛

۴. سیاست عثمانی‌ها برای اسکان قبیله‌ها (۱۸۳۱ م/ ۱۲۴۷ ق).

گذر قبیله‌ها از زندگی چادرنشینی به کارهای کشاورزی، نظم آنها را بر هم زد و بحرانی بزرگ میان قبیله‌نشینان پدید آورد؛ چنان‌که آنها را به بازنگری در هویتشان و بازیابی خود در نقش اجتماعی مذهبی پیرامونشان واداشت. مذهب‌گزینی بر پایه هر منطقه‌ای دگرگون می‌شد؛ زیرا عوامل پیش‌گفته تأثیرهای گوناگونی بر جلگه‌های مرکزی و جنوب فرات و منطقه دجله می‌گذارد. این پژوهش می‌کوشد که با بررسی عوامل مؤثر در گسترش تشیع در عراق سده نوزدهم، به بازکاوی تأثیر هر یک از آنها بپردازد.

عوامل مؤثر در تغییر مذهب قبیله‌ها

الف) عتبات عالیات

جایگاه مذهبی نجف و کربلا و اهمیت آنها در قالب بلندپایه‌ترین مراکز علمی و اعتقادی شیعه، در گسترش تشیع میان قبیله‌های جنوب عراق بسیار تأثیر گذارده است. جایگاه این دو شهر که مرکز انبار غله به شمار می‌رفتند، موجب بدل شدن آنها به راه‌های مهم ارتباطی میان قبیله‌ها در سده نوزدهم شد. کوچ سالانه قبیله‌های چادرنشین عراق از صحرای سوریه و عربستان در دو فصل صورت می‌پذیرفت. آنها در فصل بارندگی، گله‌های خود را در منطقه‌های صحرایی می‌چراندند، اما از فروردین (آوریل) تا اوایل مهر (اکتبر) به جست‌وجوی آب، غذا و علوفه در نزدیکی منطقه‌های شهری و روستایی می‌پرداختند. این کار با فصل برداشت گندم و جو در جنوب عراق هم‌زمان بود که پیش‌تر در فروردین آغاز می‌شد (مریم، ۱۹۵۶، ص ۲۳-۲۴). حله تا پیش از میانه سده نوزدهم، بازار بزرگ قبیله‌ها و مرکز داد و ستد کالاهای آنها بود و از

سویی، مهم‌ترین مرکز تبلیغ تشیع میان آنها به شمار می‌رفت. نفیسی در این باره می‌نویسد:

با این که شهر حله جزء اماکن مقدس شیعه به حساب نمی‌آید، اما در این زمان از مهم‌ترین مراکز فعالیت مبلغان شیعه در میان قبیله‌ها بود (نفیسی، ۱۹۷۳، ص ۴۷).

این کار بر اثر مشکلات شدید نجف و کربلا در تأمین آب پیش می‌آمد. نجف، همچون بسیاری از مراکز مذهبی جهان، در درازنای زمان بسیار دگرگون شده، اما به‌رغم نزدیک بودن فرات به این شهر، نبود سامانه‌ای برای تأمین آب در آن‌جا و آسیب‌پذیری‌اش در برابر حمله‌های فراوان قبیله‌های عرب، دو مشکل بسیار مهم در تاریخ نجف پیش از سده نوزدهم بوده است (الخلیلی، ۱۹۸۷، ص ۲۱۳-۲۱۴). از این‌رو، همواره توان‌گران و قدرت‌مندان، مهم‌ترین کارشان را تأمین آب نجف برمی‌شمرده‌اند که ایرانیانی مانند عضدالدوله دیلمی، سلطان سنجر سلجوقی، شاه اسماعیل اول، شاه طهماسب و شاه عباس اول صفوی را از مهم‌ترین آنان می‌توان دانست (آل‌محبوبه، ۱۹۸۶، ص ۱۸۳ و ۲۰۸). به همین سبب، از شمار زائران شهر بسیار کاسته شده بود (اواخر قرن شانزدهم). اوضاع سخت نجف را در آن دوران، از درخواستی که به‌گمان، فردی از ساکنان شهر برای سنان پاشا، حاکم عثمانی و به واسطه او برای سلطان مراد سوم (م ۱۵۹۴ م / ۱۰۰۲ ق) فرستاد، به نیکی می‌توان گمان زد. آن درخواست‌کننده ناشناخته شکایت می‌کند که حمله‌های فراوان قبیله‌ها و کمبود آب، مردمان شهر را رنج می‌دهد. چنان‌که از ارسال نامه به واسطه حاکم برای سلطان عثمانی می‌توان استنباط کرد، آن درخواست‌کنندگان خواستار ساخت آب‌راه‌های برای آوردن آب به نجف از رود فرات و بازسازی چاه‌های شهر بودند (سرکیس، ۱۹۵۵، ص ۵۸ - ۶۰). بنابراین، نبود امنیت و تأمین آب، مردم را به ترک کردن شهر واداشت و تنها واعظان، امامان جماعات، خادمان زیارت‌گاه‌ها و شمار اندکی از مردم عادی در آن‌جا ماندند.

سرانجام به فرمان شاه عباس اول، آبراهه جدیدی از حله به نجف کشیدند (۱۶۲۳م/ ۱۰۳۲ق)، اما آن نیز پس از مدتی خشک شد. تاورنیه که در نیمه‌های سده یازدهم هجری (هفدهم میلادی) نجف را دیده است، افزون بر بررسی علل کاهش زائران ایرانی، درباره آن شهر چنین می‌نویسد:

در این قصبه، سه چهار چاه آب هست که آبشان تقریباً شور است و نهر خشکی هم دیده می‌شود که می‌گویند شاه عباس [آن را] حفر کرده تا آب فرات را به نجف بیاورد. در این آبادی غیر از خرما، انگور و بادام چیزی دیگری پیدا نکردیم (تاورنیه، ۱۳۶۳، ص ۱۶۳).

کوشش‌هایی برای حل مشکل آب شهر در دوران حکومت ابراهیم پاشا، حاکم عثمانی نجف (۱۶۸۳ - ۱۶۸۱م/ ۱۰۹۴ - ۱۰۹۲ق) صورت پذیرفت، اما این تلاش‌ها نیز به جایی نرسید و این شهر تا پایان یافتن ساخت آبراهه هندیه (سرکیس، ۱۹۵۵، ص ۶۰-۶۳) در ۱۸۰۳ میلادی (۱۲۱۸ق) نتوانست برای تأمین منظم آب شهروندانش از هیچ آبراهه‌ای استفاده کند. کندن آن آبراهه با توجه به بهبود نسبی روابط ایران و عثمانی به دنبال آخرین جنگشان (۱۸۲۱-۱۸۲۳م/ ۱۲۳۶-۱۲۳۸ق) و پایان یافتن آن با امضای پیمان «ارض روم»، آسان شد. گمان می‌رود کربلا در این دوران در سنجش با نجف از وضع بهتری در تأمین آب خود برخوردار بوده باشد. پس از اینکه عثمانی‌ها عراق را تصرف کردند (۱۵۳۳م)، سلطان سلیمان اول به کندن آبراهه «حسینیه» برای بردن آب به کربلا فرمان داد. این آبراهه که عزاوی از آن با نام «موفقیت بزرگ مهندسی» یاد می‌کند، در منطقه مسیب از فرات جدا و پس از رسیدن به کربلا در آن‌جا به دو شاخه تقسیم می‌شود. عزاوی در این باره می‌نویسد:

۱. کار ساخت آبراهه هندیه با هزینه‌ای نزدیک به پانصد هزار روپیه، به همت حسن رضا خان، وزیر پادشاهی شیعه‌نشین اوده در هند، در اواخر دهه ۱۷۸۰ میلادی پایان گرفت. انگیزه ساخت این آبراهه، تأمین آب برای مردمان نجف و حل مشکل بی‌آبی آنان بود. این کار از اواخر سده هجدهم تا نزدیک به ۱۸۰۳ میلادی دنبال شد.



حفر این نهر از مهم‌ترین اقدامات سلطان به حساب می‌آید. این نهر که در ابتدا به نام وی «نهر سلیمانی» خوانده می‌شد، امروزه به نام حسینیه مشهور است. اجرای این طرح، شهر کربلا را احیا نمود؛ امری که سلاطین پیش از غازان‌خان و غیره چون شاه اسماعیل و شاه طهماسب، موفق به انجام آن نشده بودند. با حفر این کانال، عمران کربلا [و] حیات کشاورزی و آبادانی آن تضمین گردید (العزوی، تاریخ، ج ۴، ص ۳۶-۳۷).

کربلا نیز بر اثر سال‌ها غفلت از بازسازی این آبراهه، آرام آرام همچون نجف به کمبود آب دچار شد؛ چنان‌که در پایان سده شانزدهم از آب تهی ماند و به گمان، تنها پس از فرمان حسن پاشا، حاکم عثمانی عراق (۱۷۰۴ - ۱۷۲۳ م) درباره ساخت سد در بالای آبراهه حسینیه، از وضع شایسته‌ای در تأمین آب برخوردار شد (همان، ج ۵، ص ۲۱۰). باری، آنچه وضع رفاه اجتماعی و اقتصادی این دو شهر مذهبی را بهتر کرد، کندن آبراهه هندیه بود که جایگاه اقتصادی نجف و کربلا را به طرز چشم‌گیری بالا برد و آنها را به بازارهای شهری حاشیه صحرا بدل کرد. نجف از سده نوزدهم؛ یعنی از هنگامی که رودخانه حله (شط الحله) خشک شد، بازاری تجاری برای صحرائشینان به شمار می‌رفت، اما پس از خشک شدن آن شط و پیدایی نهر هندیه، آرام آرام زمین‌های حاصل‌خیز و کشت‌پذیر بر کناره آن به‌ویژه میان طویرج و کوفه و بخش‌هایی از سماوه و شامیه (منطقه‌های نزدیک به نجف) گسترش یافتند. نجف افزون بر اینکه بازاری برای داد و ستد گندم، برنج، خرما و پوشاک بود، مرکزی برای گردآوری پشم و پوست گوسفند به شمار می‌رفت و این ویژگی موجب شد که قبیله‌ها کمابیش در ایستگاهی نزدیک به آن (المناخ = استراحت‌گاه) بمانند و بیاسایند. آنها در آن‌جا به داد و ستد با مردمان شهر می‌پرداختند.

بازار کربلا بیش‌تر جایی برای پاسخ‌گویی به نیازهای قبیله شمر و بخش‌هایی از بنی‌حسن بود که به کار دام‌داری سرگرم بودند (مکی، ۱۹۷۸، ص ۲۴۶-۲۵۰). تعامل اقتصادی نجف و کربلا با این قبیله‌ها به‌ویژه در سده نوزدهم در سنجش با

دوره‌های پیشین، بر توانایی مبلغان این دو شهر و تأثیرشان در گستراندن مذهب تشیع میان قبیله‌ها افزود (نفیسی، ۱۹۷۳، ص ۴۷).

به هر روی، تغییر جریان آب رود فرات نیز بر فرآیند تغییر مذهب قبیله‌ها تأثیر گذارد. جریان آب در آبراهه هندیه، در پی بازسازی‌های فراوان به پشتوانه مالی شیعیان هند، به طرز چشم‌گیری افزایش یافت (میان سده نوزدهم)؛ چنان‌که این آبراهه نه تنها پیش‌رفت و رفاه نجف را در سده نوزدهم در پی آورد که موجب دگرگونی‌های زیست‌محیطی بسیار در جنوب و مرکز عراق شد. این آبراهه در سال‌های ۱۸۵۶ - ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۷۷ - ۱۲۷۳ ق) آرام آرام فرات را از آب تهی کرد و در سال‌های ۱۸۹۰ - ۱۸۶۵ (۱۳۰۷ - ۱۲۸۲ ق) بخش فراوانی از آب آن رودخانه را به درون خود کشید و از این‌رو، به رودخانه‌ای کمابیش ۷۳ مایلی بدل شد که سرانجام به دریاچه‌ای نزدیک نجف سرازیر می‌شد (Nakash, ۲۰۰۳, ۳۱).

سده‌ی که عثمانی‌ها آن را ساختند (۱۸۹۰ م / ۱۳۰۴ ق)، نه تنها نتوانست راه پیشین قبلی فرات را نگاه دارد، بلکه موجب شد از ۱۹۰۳ (۱۳۲۱)، کمابیش همه آب این رودخانه به آبراهه هندیه بریزد. بنابراین، ساخت آبراهه هندیه توازن آبیاری سنتی را در کرانه‌های شرقی و غربی فرات از میان برد. لانگریک با اشاره به مشکلات آبیاری در جامعه عراق سده نوزدهم و مسئولیت‌ناپذیری دولت‌مردان عثمانی در این باره، می‌نویسد:

تا سال ۱۸۸۰ میلادی (۱۲۹۷ ق)، شاخه حله به عنوان آب راه اصلی کرانه‌های فرات میانی مطرح بود، اما به تدریج با بستن سرچشمه نهر صقلویه و عمل نیروهای طبیعی؛ چون کم عمق و گل‌اندود شدن مسیر رودخانه حله به شاخه هندیه امکان داد تا توسعه یافته و ظرفیتش زیاد شود. مسئله بازسازی جریان شاخه حله، ابتدا، سخت دشوار و سرانجام غیر ممکن گردید. مهندسان فرانسوی در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۳۰۸ ق) یک سد آجری را به پایان رساندند که همچنان تا سال ۱۹۰۰ (۱۳۱۸ ق) باقی ماند،

اما در جلوگیری از ویرانی فزاینده آبیاری شاخه حله تأثیر نبخشید (لانگریگ، ۱۳۷۶، ۷۴ - ۷۵).

پس از خشک شدن منطقه نزدیک حله، این شهر جایگاه تجاری و کشاورزی‌اش را از دست داد، اما از سوی دیگر، آبیاری از راه آب‌راهه هندیه بسیار فزونی گرفت و منطقه پیرامون آن به‌خوبی زیر کشت رفت؛ یعنی با خشک شدن رودخانه حله، زمین‌های حاصل‌خیز و کشت‌پذیر آرام آرام در کناره‌های آب‌راهه هندیه به‌ویژه میان طویرج، کوفه و در بخش‌هایی از سماوه و شامیه (نزدیک نجف) گسترش یافتند (الحسنی، ۱۹۵۸، ص ۶۷). پی‌آمد طبیعی این پدیده، ناگزیری قبیله‌های ساکن پیرامون رودخانه از ترک گفتن جایگاه نخستین خود و نشستن بر کناره‌های آب‌راهه هندیه بود (Litvak, ۱۹۹۲: ۱۳۰). گروه‌های زیر را از مهم‌ترین قبیله‌های مهاجر به کناره‌های این آب‌راهه می‌توان برشمرد: بنی‌مالک و بخش‌های آن (بنی‌حسن، بنی‌زریج، آل‌علی، آل‌فرج، العوابد، حمیدات، آل‌اسماعیل و آل‌ابراهیم)، الشلیحات، آل‌فتله و القریاط (الساعدی، ۱۹۸۸، ص ۹۰ - ۱۲۰).

هجرت بسیاری از قبیله‌ها به منطقه‌های حاصل‌خیزتر واقع در کناره آب‌راهه هندیه، واقع در میانه شهرهای مقدس نجف و کربلا، قبیله‌ها را از این دو شهر تأثیرپذیر کرد. افزایش شمار قبیله‌های یک‌جانشین و جای‌گیر شدن آنها در یک محل، به پیدایی روابط اجتماعی، اقتصادی و دینی تازه میان آنها و شهرهای پیرامونشان به‌ویژه نجف و کربلا انجامید. فرآیند یک‌جانشینی، اقتصاد قبیله‌ای را دگرگون ساخت و جامعه قبیله‌ای را به طبقه‌بندی گسترده‌ای واداشت. این روی‌داد نیز خود موجب ناتوانی ساختار استوار قبیله‌ای، بحران هویت و آشفتگی افراد قبیله شد. پیش از این، روابط صحرائشینان با مراکز شهری بیش‌تر در چارچوب داد و ستد می‌گنجید، اما یک‌جانشینی، افراد قبیله را از ویژگی‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی مراکز شهری تأثیرپذیر کرد؛ فرآیندی که ابن‌خلدون نیز

در مقدمه مشهور خود بر آن تأکید کرده است. بنابراین، افراد قبیله با پذیرش آیین‌های مذهبی و شرکت در زندگی شهرنشینان، هویت تازه‌ای یافتند و تغییر مذهب آنان، ابزاری برای فراچنگ آوردن فرصت‌های جدید به انگیزه بازنگری در هویت اجتماعی و مذهبی پیچیده‌شان به شمار می‌رفت. رونق اقتصادی شهرهای مقدس کربلا و نجف، هم‌چنین موجب شکوفایی حوزه‌های علمیه آنها شد و این روند با چیرگی اصولیان بر اخباریان و احیای نظام اجتهادی در حوزه‌های شیعی و بهبود روابط سیاسی ایران و عثمانی شتاب گرفت. آخرین جنگ ایران و عثمانی در ۱۸۴۷ (۱۲۶۳ ق) با عهدنامه دوم ارزنه روم پایان یافت و آرامش نسبی که این پیمان برای مردمان بخش مرزی عراق به دنبال آورد، آمدن زائران را به عراق و فرستادن وجوهات دینی را از ایران، هند و دیگر جاها به شهرهای مذهبی به‌ویژه نجف، آسان کرد (کوهستانی نژاد، ۱۳۸۴، ص ۱۳-۱۵). الوردی در این باره می‌نویسد:

نجف از سال ۱۸۲۱ (۱۲۳۶) رشد خود را آغاز کرد. دلیلش هم این بود که روابط ایران و عثمانی از این زمان رو به بهبودی گذاشت و رفت و آمد علما و زوآر گسترش یافت. نجف چندان از لحاظ علمی برتری یافت که ایرانی‌ها علاقه‌مند بودند برای تحصیل به آن‌جا سفر کنند (الوردی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۷۹).

با ساخت مدرسه‌های نو و آمدن مراجع و مجتهدان برجسته به نجف، شمار طلاب و علاقه‌مندان علوم دینی آرام آرام بیش‌تر شد. منابع شیعی شمار طلاب این شهر را در اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم، ده تا پانزده هزار دانسته‌اند (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۵؛ الکاتب، ۱۹۸۱، ص ۱۷۲-۱۷۳) که یک‌سوم آنها از طلاب ایرانی بودند و آذربایجانی‌ها، هندی‌ها و عرب‌های لبنان، کشورهای حوزه خلیج فارس و عراق در ردیف‌های بعدی جای داشتند. رونق گرفتن حوزه‌های علمیه و افزایش اقتدار مراجع شیعی، زمینه‌های گسترش تشیع را در جنوب و حتی



منطقه‌های شمالی‌تر عراق فراهم آورد. برای نمونه، پس از هجرت آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی به سامرا (۱۲۹۱ ق / ۱۸۷۵ م)، این شهر که در راه بغداد به سوی تکریت (شمال عراق) جای داشت و مرکز اهل سنت بود، آرام آرام از قالب شهر مذهبی کوچک درآمد و به مرکز علمی شیعه بدل شد (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۶۳، ص ۴۰-۴۵). بنابراین، جایگاه مرجعیت آیت الله شیرازی در روانه شدن بسیاری از زائران و طلاب بدین شهر بسیار تأثیر گذارد. لیتواک در این باره می‌نویسد:

شهرت و آوازه میرزای شیرازی، پس از موضوع قیام تنباکو در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۳۰۹ ق)، موجی از زائران و وجوهات را به سامراء سرازیر کرد و رفاه اقتصادی و رونق تجاری را برای کل شهر به ارمغان آورد (Litvak, ۱۹۹۲: ۱۶۷).

هرچند کارهای آیت الله شیرازی در زمینه گسترش تشیع در شمال عراق با واکنش علمای اهل سنت مانند محمدسعید نقشبندی به سرانجام نرسید، زمینه‌های دوستی روحانیان شیعه را با عشایر عراق و روند تغییر مذهب آنان را شتاب بخشید. لیتواک انگیزه علمای شیعه را برای تغییر مذهب قبیله‌ها در سده نوزدهم، چنین گمان می‌زند:

۱. آنان امیدوار بودند که این مسئله افزون بر تقویت جایگاه دینی و منطقه‌ای شهرهای مذهبی، از شورش‌ها و طغیان‌های قبیله‌ای در برابر زائران (بنیاد اقتصادی شهرها) بکاهد؛
۲. آنان می‌توانستند از نیروی نظامی قبیله‌ها برای مقابله با تهدیدها و خطرات وهابیان بهره گیرند (Ibid: ۱۳۰).

ب) حمله‌های وهابیان

نجد که ناحیه‌ای گسترده از عربستان و مرکز پیدایی و نشر دعوت و هابیت در سده هجدهم میلادی (دوازدهم قمری) بود و در قلمرو امپراطوری عثمانی جای

داشت، در آن هنگام به امارت‌های گوناگونی تقسیم شده بود و بر هر یک از آنها، امیر و حاکمی از اشراف و رؤسای قبیله‌ها فرمان می‌راند. آنان بر اثر وضع جغرافیایی آن سرزمین‌ها و فرهنگ مردمان آنها، همواره با یکدیگر به ستیز و جنگ سرگرم بودند و دولتی واحد در آغاز سده هجدهم در آنجا و شبه جزیره نبود. بدویان و افراد قبیله‌ها از شیوخ و امیران خود فرمان می‌پذیرفتند و آنها نیز در اندیشه غلبه بر رقیبان و حفظ و توسعه منافع خود به سر می‌بردند. جنبش وهابیان در چنین وضعی پا گرفت و به‌رغم برخوردش با برخی از موانع، به کمک امیران سعودی و به پشتوانه زور و خشونت، گسترش یافت (موثقی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۳-۱۴۴). پایه‌گذار وهابی‌گری، مردی به نام محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳ - ۱۷۹۲ م / ۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ق) از قبیله بنی‌تمیم بود. وی در ۱۷۰۳ در عیونیه واقع در نجد زاده شد (لوتسکی، ۱۳۷۹، ص ۶۳) و گویی از همان آغاز جوانی، به زشت بودن بسیاری از رفتارهای مردم نجد باور داشت و آنان را در این‌باره ریشخند می‌کرد و جاهل و مشرک می‌خواند. از همین روی پدر و برادرانش با او مخالفت کردند؛ چنان‌که سرانجام میان وی و پدرش کشمکش در گرفت (الامین، ۱۳۶۷، ص ۶). او بر اثر این مخالفت‌ها به عراق، شام و ایران سفر کرد و شهرهای اسلامی بصره، بغداد، کردستان، همدان، اصفهان، دمشق و قاهره را از نزدیک دید (عنایت، ۱۳۷۰، ص ۶) و پس از بازگشت از این سفرها، همچون گذشته و با جرأت بیشتری به اظهار عقاید خود پرداخت. محمد بن سعود و فرزند و نواده او عبدالعزیز و سعود، نخستین کسانی بودند که با محمد بن عبدالوهاب در مرام و عقاید ویژه‌اش یار و همراه شدند (الامین، ۱۳۶۷، ص ۴). ابن‌سعود دعوت وی را پذیرفت و پیمانی میان آن دو بسته شد (۱۷۴۶ م / ۱۱۵۸ ق) و به دنبال آن، گروهی از رؤسای قبیله‌ها و دیگر مردم از گوشه و کنار، بر آنان گرد آمدند. آنان با سخت‌گیری و خشونت فراوان، به پشتوانه زور و شمشیر ابن‌سعود، به پیش‌روی نظامی و قتل و غارت در سرزمین‌های همسایه پرداختند و

از همین راه غنایم بسیاری فراچنگ آوردند و آنجا را تصرف کردند. بنابراین، قدرت سیاسی و نظامی ابن سعود در پوشش دعوت وهابیان مدعی جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با شرک مشروعیت و گسترش یافت (همان، ص ۵).

وهابیان، نخست سراسر نجد را گرفتند و عرب‌های بدوی و امیر نشین‌های آن در سایه نزدیکی با شیخ محمد بن عبد الوهاب و خاندان سعودی و رهبری دینی و سیاسی آنان، دولتی کمابیش مقتدر پدید آوردند؛ دولتی که بهای برپایی‌اش، جان بسیاری از مردم نجد بود. پس از مرگ ابن سعود (۱۷۶۵ م / ۱۱۷۹ ق)، عبدالعزیز و پسرش سعود، امیران بعدی نجد، در گسترش جامعه وهابیان و قلمرو دولت وهابی به خارج از نجد تأثیرگذار بودند. با مرگ ابن عبدالوهاب (۱۷۹۲ م / ۱۲۰۶ ق)، افزون بر رهبری سیاسی، رهبری دینی نجدیان نیز به آل سعود رسید. شکل دفاعی دولت وهابی نجد در اواخر سده هجدهم، به شکلی هجومی بدل گردید و کارش را با حمله به کرانه‌های خلیج فارس آغاز کرد و سرانجام به تصرف ناحیه «الحسا» پرداخت (۱۷۹۳ م / ۱۲۰۷ ق). وهابیان در دوران رهبری امیر سعود، نفوذ خود را در سراسر خلیج فارس گسترش دادند؛ چنان‌که بحرین و کویت را نیز گرفتند (۱۸۰۳ م / ۱۲۱۷ ق) و بر شهرهای ساحلی چیره شدند و سرانجام با بیرون راندن عوامل عثمانی و پیوستن حجاز به دولت خود، کمابیش سراسر شبه جزیره عربستان از دریای سرخ تا خلیج فارس، زیر سلطه و قدرت خود درآوردند و پس از آن به سوریه و عراق روی آوردند (موثقی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۸). وهابیان بیابان‌گرد، بر پایه باورهای افراطی ضد شیعی و خشونت فراوانشان، در دهه نخست قرن نوزدهم، چندین بار به کربلا و نجف حمله کردند و به ویران کردن آن شهرها و قتل و غارت مردمانشان پرداختند. آنان گنبد و بارگاه امامان شیعه را ویران کردند و چیزهای پربها و جواهرات را به یغما بردند و شیعیان را در وضع

سوزناکی کشتند. علی الوردی درباره حمله وهابیان به کربلا (۱۸۰۲ م / ۱۲۱۶ق) می نویسد:

حمله وهابیون به کربلا، مصادف با هیجدهم ذی‌الحجه سال ۱۲۱۶ هجری هم‌زمان با عید غدیر خم بود. آنها کربلا را محاصره و به زور وارد شهر شدند. در مسیر حرکت همه را از دم تیغ گذراندند و در این میان حتی به زنان، کودکان و سال‌خوردگان هم رحم نمودند. عده‌ای شمار مقتولان این حادثه را تا هشت هزار نفر هم نوشته‌اند. گفته می‌شود وهابیون در کنار ضریح مطهر پنجاه و در صحن مطهر پانصد نفر را به قتل رساندند. آن‌گاه هر آن چیزی را که در آن یافتند به غارت بردند، حرم حسینی را خراب نمودند، ضریح روی قبر را کردند و تمام ذخائر و نفایس مشهد حسینی را چپاول نمودند (الوردی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۹۰).

قدرت گرفتن وهابیان در شبه جزیره از دو دید، در جامعه شیعی عراق بسیار تأثیر گذارد:

۱. با چیرگی آنان بر منطقه شیعه‌نشین احساء، بخشی از قبیله‌های شیعی ساکن در آن‌جا، ناگزیر به جاهایی بیرون از شبه جزیره مانند عراق، هجرت کردند (ابراهیم، ۱۹۹۶، ص ۵۳). الظفیر، بخش‌هایی از عنزه مانند الجبور و شمر جربه، از قبیله‌هایی بودند که از ۱۷۸۰ میلادی (۱۱۹۴ ق) به بعد، به عراق رفتند (همان، ص ۴۷).
۲. با حمله وهابیان به مکان‌های مقدس شیعه و هتک شدن حرمت آنها، شور و محنتی میان شیعیان برانگیخته شد که آنان را در حفظ هویت مستقلشان کوشاتر و حساس‌تر کرد (عنایت، ۱۳۸۰، ص ۷۸). حمله‌های وهابیان به نجف و کربلا، بر استواری هویت مذهبی علمای شیعه و انگیزه آنان را برای کوشش در تغییر مذهب قبیله‌ها افزود (Nakash, ۲۰۰۳: ۳۱).

نقاش در این باره می‌نویسد:

بر خلاف بحث‌های دینی شیعیان و اهل سنت که هیچ تهدید عملی برای شیعیان محسوب نمی‌شد، غارت کربلا و حمله به نجف، حساسیت‌های



علمای شیعه را برانگیخت. در شرایطی که دولت ممالیک^۱ توانایی مقابله با وهابیون را نداشت، آنان نیز قادر به استفاده از نیروی قبیله‌ها برای مقابله با چنین تهدیداتی نبودند. این موضوع، زنگ خطری برای علمای نجف و کربلا بود. از این رو، آنها تلاش نمودند تا با گسترش تشیع در میان قبیله‌ها از توان نظامی آنها برای مقابله با خطرات احتمالی استفاده کنند (Ibid: ۲۸-۲۹).

این حمله‌ها افزون بر آسیب‌های جانی فراوان، آسیب‌های دینی، اقتصادی و اجتماعی بسیاری نیز برای آن شهرهای مقدس در پی داشت؛ یعنی بسیاری از بازرگانان مهم، آن شهرها را ترک کردند، شمار زائران بسیار کاهش یافت و حتی شمار فراوانی از علما، از هجرت به جای دیگر ناگزیر شدند (Litvak, ۱۹۹۲: ۱۲۱). این واکنش نشان می‌دهد که ترس از وهابیان حتی موجب خودداری اجباری مردم از توجه و اقامت در نجف و دیگر شهرهای مذهبی شده بود. میرزا ابوطالب خان که یک سال پس از حمله وهابیان به نجف (۱۲۱۷ م / ۶۱۴ ق) از این شهر دیدن کرده است، در این باره چنین می‌نویسد:

دور شهر نجف حصار با بروج مستحکم است. خندق نداشت. در این ولایت مبلغی از سرکار هند برای غربا و مستحقین نجف رسیده بود. به سبب خوف وهابی، مصرف آن را در حفر خندق الیق (سزاوارتر) دانسته به اذن عامه به ساختن آن اشتغال دارند (اصفهانی، ۱۳۶۳، ص ۴۱۷).

حمله‌های وهابیان، قدرت تهدیدآمیز و فراوان قبیله‌ها و آسیب‌زایی آنها را برای شهرهای مقدس نشان داد. این تهدید، بار دیگر در ۱۸۱۴ میلادی (۱۲۲۹ ق)

۱. حکومت ممالیک در عراق هنگامی آغاز شد که عثمانی‌ها حسن پاشا را به حکومت بغداد گماشتند (۱۷۰۴). زمانی که حکومت مرکزی در استانبول، به شایستگی او برای فرمان‌روایی بر منطقه‌های دوردست پی برد، نخستین گام را برای واگذاشتن استان بصره به او برداشت. کمابیش در همین زمان، حسن دامنه نفوذ و اقتدار خود را تا شهر زور گسترده و از این راه بر سراسر جلگه میان دجله و فرات، از خلیج فارس تا دامنه کوه‌های کردستان چیره شد. تلاش دولت عثمانی برای به دست آوردن دوباره مهار بغداد (۱۷۴۷) ناکام ماند و عثمانی‌ها ناگزیر، مملوکی را به فرمان‌داری برگزیدند. تزلزل و بی‌ثباتی‌هایی در دوران حکومت ممالیک دیده می‌شود، اما به هر روی، آنان رهبران توانمندی نیز پرورش دادند که روایت حکومت درازمدت هر یک از آنان با داستان جابه‌جایی شتابناک حکمرانان عثمانی بسیار ناهم‌خوان می‌نماید. داود پاشا، آخرین حکمران ممالیک بود که از ۱۸۱۶ تا ۱۸۳۱ بر عراق چیره شد.

در شورش قبیله‌های عراقی در برابر دولت نمایان شد؛ زیرا دولت در ضبط و مهار نواحی جنوب بغداد ناتوان بود. بخش‌هایی از قبیله‌های زبید، عنزه، الظفیر و شمر جربه، در این شورش (هم‌زمان با نیمه شعبان) شرکت کردند و به کارهای خشونت‌باری در گوشه و کنار نجف، کربلا، حلّه و کاظمین دست زدند؛ چنان‌که چهل هزار زائر ایرانی تا زمان برقراری امنیت به همت نیروهای فرستاده ممالیک، نمی‌توانستند این شهرها را ترک کنند. برخی از عرب‌های عنزه که پیرو عقاید وهابی بودند، در این شورش با محاصره نجف و کربلا کمابیش ۱۵۰ زائر عرب و غیر عرب را کشتند (الامین، ۱۳۶۷، ص ۱۱). بنابراین، حمله‌های وهابیان و فشارهای قبیله‌های عراق بر شهرهای شیعه‌نشین، بر انگیزه علمای شیعه نجف و کربلا برای تغییر مذهب قبیله‌ها افزود. نیاز به تأمین امنیت شهرهای مقدس و افزایش منابع در آمدی با ایجاد مراکز اقتصادی محلی، از عواملی هستند که انگیزه‌های تغییر دادن مذهب قبیله‌ها در پایان قرن هجدهم را روشن می‌سازد.

ج) سیاست عثمانی‌ها در اسکان قبیله‌ها

باری، گمان می‌رود تغییر مذهب قبیله‌ها در سده نوزدهم، با سیاست عثمانی‌ها در اسکان عشایر کامل شده باشد. تاریخ امپراطوری عثمانی در آن قرن، از دوره‌های پر تلاش برای اصلاحات اداری بود. هم‌چنین عثمانی‌ها می‌کوشیدند بر استان‌هایی که پیش‌تر به دست حاکمان محلی افتاده بود، مستقیم نظارت کنند، اما این کارها در عراق (۱۸۳۱ م / ۱۲۴۷ ق) به سرانجام نرسید و دوران آخرین پاشای سلسله ممالیک و تبعید وی به آناتولی آغاز شد. تجدید حکومت مستقیم عثمانی‌ها، نشانه آغاز دوره اصلاحات (تنظیمات عثمانی) در عراق است. گمان می‌رود هدف اصلی و نخستین تنظیمات در استان‌های عرب‌نشین امپراطوری عثمانی، چیرگی بر سازمان‌های اجتماعی - مذهبی و اقتصادی مستقل، افزایش درآمد دولت و تقویت وطن‌پرستی عثمانی در برابر هویت‌های محلی و قومی بوده باشد (نوار، ۱۹۶۸، ص ۳۵ - ۳۶). چیرگی بر منطقه‌های روستایی؛ یعنی



جاهایی که هنوز قبیله‌ها مهار قدرت نظامی را در دست داشتند نیز از هدف‌های مهم عثمانی‌ها در این زمینه به شمار می‌رفت. نخستین گام بزرگ را در راه این هدف، مدحت پاشا، دولت‌مرد اصلاح‌طلب عثمانی برداشت. اصلاحات مدحت پاشا در سه زمینه اجرا شد که اسکان قبیله‌ها و پی افکندن روشی سامان‌مند برای اجاره و بهره‌برداری از زمین، از مهم‌ترین و پرکشمکش‌ترین آنها بود (حتاته، الدملوجی، ۲۰۰۳، ص ۲۲۹-۲۳۱). نقاش، تلاش حاکمان جدید عثمانی را برای اسکان قبیله‌ها و برانگیختن آنها به کشاورزی، بازتاب انگیزه استانبول برای افزایش محصولات کشاورزی و درآمدهای مالیاتی می‌داند که روند رو به رشد سهم آن را در اقتصاد سرمایه‌داری جهان حفظ می‌کرد (Nakash, ۲۰۰۳: ۳۱). از سوی دیگر، بر پایه دیدگاه سلیم در ینگیل، استاد تاریخ دانشگاه بغازایچی ترکیه و کارشناس تاریخ عثمانی، گمان می‌رود عثمانی‌ها اسکان عشایر را ابزاری برای متمدن کردن چادرنشین‌ها و گسترش مذهب میان آنها می‌دانسته باشند. آنان قبیله‌ها را واداشتند که کشمکش‌های خود را نه بر پایه آیین‌ها و سنت‌های قبیله‌ای که در دادگاه‌های دولتی حل و فصل کنند (Ibid: ۳۳). حاکمان عثمانی در عراق به انگیزه اسکان قبیله‌ها و چیرگی بر آنها، برای بازسازی جامعه ایلی تلاش کردند و کوشیدند که مالکیت عمومی را برچینند و از همین روی، زمین‌های همگانی (اراضی مشاع)، به ملک دولت درآمد و به اشراف قبیله‌ها سپرده شد (لوتسکی، ۱۳۷۹، ص ۷). بنابراین، بخش فراوانی از قبیله‌های عراق در سده نوزدهم ساکن شدند و کشاورزی را پیشه خود ساختند. ۳۵ درصد مردمان عراق در نیمه نخست سده نوزدهم، صحرانشین و تنها ۴۰ درصد آنان روستایی بودند، اما شمار صحرانشینان در ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ ق) به هفده درصد کاهش یافت و شمار روستان‌نشینان تا بیش از دو برابر (شصت درصد جمعیت) پیش رفت (نظمی، ۱۹۸۵، ص ۴۸). ایجاد شهرهایی در جنوب و مرکز عراق در دوره پایانی سده نوزدهم، نشانه دیگری از تغییر روابط صحرا و کشت در این منطقه‌هاست.

جز دیوانیه، سوق الشیوخ، زبیر و حی که کمی پیش از سده نوزدهم یا در همان قرن پدید آمدند، نزدیک به بیست شهر مانند العماره و ناصریه، در دوره پایانی آن سده پیدا شد. افزایش شمار شهرها، نشان‌دهنده تجزیه حکومت‌های محلی و یکجانشینی و سکونت قبیله‌ها بود (الوردی، ۱۹۶۵، ص ۱۶۲-۱۶۳).

اسکان و روی آوردن به کشاورزی، توازن قدرت سیاسی قبیله‌های چادرنشین و ساکن را بر هم زد. این موضوع در روابط داخلی قبیله‌های ساکن، بسیار تأثیر گذارد و نقش شیوخ را تغییر داد و فاصله بخش‌های فقیر و غنی را با یک‌دیگر افزایش داد. پیش از این، شیخ مردی جنگ‌جو و پیشوای قبیله بود، اما در آن زمان ارباب و مالک زمین‌هایی به شمار می‌رفت که پیش‌تر از آن همه افراد قبیله شمرده می‌شد. افراد قبیله نیز که مردمی آزاد بودند، به سرعت به روستاییانی بدل شدند که تنها در تولید غله شرکت می‌کردند. شیخ‌های مالک زمین، در جایگاه حاکمان غیر مستقیم رعیت‌هایی نشستند که بر روی زمین‌های آنان به نام کشاورز، کار می‌کردند. قانون‌های تازه درباره زمین، ساختار قبیله را دگرگون کرد و دولت در آن نظام جدید، سازمان گرفتن مالیات به شمار نمی‌آمد. شیخ‌ها از این روی که واگذاری ناعادلانه زمین تنش و نزاعی اجتماعی را به دنبال آورد، برای حفظ زمین‌های خود و برقراری نظم، به دولت وابسته شدند و نزاع بر سر مالکیت زمین، به عثمانی‌ها کمک کرد که بر رقابت شیخ‌های قبیله‌ها با یک‌دیگر بیفزایند. راهبرد «تفرقه انداز و حکومت کن» عثمانی‌ها، روابط شیخ‌های بزرگ را با یک‌دیگر و پیوندهای آنان را با قبیله‌هایشان سست کرد (لانگریک، ۱۳۷۶، ص ۵۹؛ مار، ۱۳۸۰، ص ۵۴؛ ۱۷: ۲۰۰۰، Tripp).

بنابراین، سیاست عثمانی‌ها در اسکان عشایر و به کارگیری شیوه نو درباره مالکیت، افزون بر تضعیف بنیادهای ساختار قبیله‌ای و روابط اجتماعی، چنین پی‌آمدهایی داشت:



۱. افزایش ناخرسندی از سیاست‌های تازه عثمانی و گسترش آن میان بسیاری از قبيله‌ها

این کار به شورش‌های گسترده‌ای انجامید که تا پایان عهد عثمانی هر از گاه رخ می‌نمودند (Hechter, Kabiri, ۲۰۰۴: ۱۲). این سیاست از آغاز اجرای قانون واگذاری زمین (دوران مدحت پاشا)، ایستادگی شدیدتری در فرات میانه به دنبال آورد؛ چنان‌که انقلاب «الدغاره» قبيله‌های فرات میانه، از بزرگ‌ترین انقلاب‌های قبيله‌ای اواخر سده نوزدهم (عهد مدحت پاشا) در همین زمان رخ داد (العزاوی، ب، ۱۴۲۵، ج ۷، ص ۲۰۷) و تشکل قبيله‌ای خزاعل، از سه تشکل بزرگ آن روزگار، توانست بیش از صد هزار فرد مسلح برای رویارویی با حکومت سازمان دهد. این شورش‌ها نشان‌دهنده اعتراض شیوخ به تلاش عثمانی‌ها برای کاهش قدرت آنها، واکنش مردمان قبيله‌ها به درخواست‌های مالیاتی گزاف و تیرگی روابط شیوخ و افراد قبيله‌نشین با یک‌دیگر در پی سیاست‌های حاکمان عثمانی بود (Litvak, ۱۹۹۲: ۱۳۳). به گمان، دولت مردان عثمانی و علمای نجف و کربلا برای پایان دادن به این شورش‌ها و آرام کردن قبيله‌ها، دیدگاه‌ها و منافع مشترکی داشته‌اند. عثمانی‌ها بیش‌تر به افزایش درآمدهای مالیاتی علاقه‌مند بودند، اما عالمان نجف و کربلا می‌خواستند امنیت زائران و انتقال وجوهات به شهرهای مذهبی تأمین شود. لیتواک در این باره می‌نویسد:

اگرچه بسیاری از علمای شیعه عرب خاستگاه قبيله‌ای داشتند، اما نه تنها هیچ مدرکی دال بر شرکت آنها در این شورش‌ها به عنوان رهبران دینی وجود نداشت، بلکه از آن جایی که این شورش‌ها در زیارت، نقل و انتقال اجساد و تجارت که برای اهل علم ضروری بود، وقفه ایجاد می‌کرد، علما با دیدگاه دولت در مورد لزوم برقراری امنیت و نظم موافق بودند. در نتیجه آنها به عنوان واسطه میان رهبران قبيله و دولت ایفای نقش نمودند (Ibid).

برای نمونه، نامق پاشا در دوره نخست فرمان‌روایی خود (۱۸۵۲ م / ۱۲۶۸ ق)، خواستار میانجی‌گری علمای شیعه میان دولت و قبيله‌هایی مانند افک، شمرطوقه،

خزعل، عبید، الظفیر و دلیم شد تا به شورش‌های این قبیله‌ها پایان دهد. گمان می‌رود شورش‌های آنها به انگیزش شیخ قبیله زبید روی داده باشد (نوار، ۱۹۶۸، ص ۱۷۳-۱۷۵). هنوز بخش‌هایی از این قبیله‌ها شیعه نبودند و از این‌رو، عمل کرد علما در قالب میانجی میان آنها و دولت، بر تأثیر علما در قبیله‌ها افزود و موجب گسترش بیش از پیش تشیع میان آنها شد.

۲. تقویت جایگاه اجتماعی سادات میان عشایر

سرچشمه دقیق حضور سادات میان قبیله‌های عراقی روشن نیست، اما بی‌گمان افزایش شمار و نفوذ آنها ارتباط مستقیمی با استقرار قبیله‌ها داشته است. جای‌گیری قبیله‌ها موجب شد که سادات در قالب طبقه‌ای صاحب نفوذ نزد عشایر مطرح شوند. حضور سادات میان قبیله‌های عراقی که ساختار اجتماعی پیشین آنان در فرآیند اسکان از هم پاشیده بود، به سرعت گسترش یافت. انتقال قبیله‌ها از مرحله چادرنشینی به کشاورزی و ضرورت سازگاری آنها با اوضاع اجتماعی تازه مانند مناسک دینی، ارتباط قبیله‌ها را با سادات استوارتر کرد. به‌گمان، دو عامل در تقویت جایگاه سادات نزد قبیله‌ها تأثیر گذارده است:

۲-۱. تلاش عثمانی‌ها برای از میان بردن «اتحادهای قبیله‌ای» و کاستن از قدرت شیوخ

حاکمان عثمانی تلاش کردند تا با پشتیبانی از نفوذ سادات در قبیله‌ها، از نفوذ شیوخ قدرت‌مند بکاهند (Batatu, ۱۹۸۹:۷۵) و از این‌رو، افزون بر اهدای ملک‌های فراوان به سادات، آنان را مأموران مالیاتی خواندند (الزواوی، ب، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۴۹). هرچند هدف عثمانی‌ها، تقویت طبقه سادات به انگیزه نشان دادن آنان در جایگاه رهبران قبیله‌ای بود، کارهایشان در عمل بر شتاب روند تغییر مذهب قبیله‌ها و تقویت مذهب تشیع در جنوب عراق افزود.

۲-۲. پیوند استوار آنان با شیوخ عشایر

شیوخ با آگاهی از تضعیف جایگاه خود در پی سیاست‌های دولت عثمانی و پیدایی اوضاع جدید، برای حفظ نظم و ثبات میان قبیله‌های مستقر شده به سادات نیاز داشتند. انتساب به خاندان نبوت، افزون بر جایگاه بالای اجتماعی نزد قبیله‌نشینان، از ویژگی‌های سادات بود که از دید شیوخ کاهش نفوذ آنان را جبران می‌کرد. سادات بیش‌تر در قالب نمایندگان سیاسی شیوخ، آنان را از کارهای روزانه قبیله آگاه می‌کردند. شیوخ برای بسیج کردن قبیله‌ها به انگیزه جنگ یا اجرای برخی از تعهدهای هم‌کاری، نخست می‌بایست از پشتیبانی سیدها برخوردار می‌شدند. افزون بر این، اندکی از آنان به چگونگی مکاتبه آگاه بودند و از این‌رو، سادات نامه‌ها را به جای آنان می‌نوشتند و با مهر انگشتر شیوخ آنها را امضا می‌کردند (Nakash, 2003: 40). روابط سادات با شیوخ عشایر گاهی با ازدواج‌های فرزندان آنان با یک‌دیگر استوارتر می‌شد (Litvak, 1992: 132). ازدواج سیدهای قزوینی و سید محمد ابراهیم بحرالعلوم با دختران ستار، شیخ عشیره آل‌علی (اواخر قرن نوزدهم) نمونه‌ای از این دست است. شیخ ستار پس از این ازدواج‌ها، قطعه‌های بزرگی از زمین و باغ در منطقه هندیه (میان کربلا و طویرج)، به دامادهايش هدیه کرد و این کار موجب شد که سید بحرالعلوم نجف را ترک کند و با ساکن شدن نزد قبیله‌نشینان، به آموزش احکام تشیع به آنان پردازد (Nakash, 2003: 40).

سادات، معتمدان شیوخ و موظف بودند که کشمکش‌های درون قبیله‌ای یا اختلاف‌های قبیله را با گروه‌های بیگانه پایان دهند و این نقش، بر نفوذ آنان در افراد قبیله‌ها افزود؛ چنان‌که گاهی از قدرت شیوخ نیز می‌کاست. جایگاه اجتماعی سادات در قبیله‌ها، به گونه‌ای بود که برخی از آنان همچون معصومان به شمار می‌رفتند و اهل قبیله، آنان را به صورت اولیا و مقدسان می‌دیدند (نفیسی، ۱۹۷۳، ص ۲۲۹-۲۳۴). حتی بهای خون یک سید، با بهای خون دو فرد عادی برابری

می‌کرد و ازدواج، ختنه، خاک‌سپاری و دیگر آیین‌های مذهبی با اذن آنان صورت می‌پذیرفت. مردم قبیله‌ها هنگام خشک‌سالی، بیماری یا دیگر اوضاع سخت، برای درخواست خواندن نمازهای حاجت، نزد آنان می‌رفتند. سادات، کمابیش تنها افراد درس‌خوانده گروه‌ها بودند و همچون پزشک و کاتب نیز رفتار می‌کردند و با دنیای خارج ارتباط برقرار می‌کردند (الوردی، ۱۹۶۵، ص ۲۴۶-۲۴۸). نفوذ سادات در افراد قبیله‌ها، موجب شتاب گرفتن تغییر مذهب آنان شد.

۳. سیاست مذهبی سلطان عبدالحمید دوم

به گمان، آنچه موجب سرعت گرفتن کار علما و مبلغان شیعه و گسترش مذهب تشیع میان عشایر جنوب عراق شد، سیاست مذهبی سلطان عبدالحمید دوم (۱۹۰۹-۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳-۱۳۲۷ ق) و پی‌آمدهای انقلاب ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ ق) ترکان جوان بود. عبدالحمید از پادشاهان شهیر عثمانی در دوره انحطاط این امپراطوری بود که به انگیزه جلوگیری از نابودی و سرنگونی دولتش به کارهای مهمی دست زد (یاقی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶). ضعف امپراطوری عثمانی در این دوران و جدایی تدریجی بخش‌های بزرگی از این امپراطوری بر اثر فشار پیوسته و فراوان قدرت‌های بزرگ اروپایی موجب شد که ملی‌گرایی عثمانی آرام آرام رنگ اسلامی به خود گیرد (حورانی، ۱۳۸۴، ص ۴۳۷). عبدالحمید در دوران خلافت خود تلاش کرد که با طرح مسئله «پان‌اسلامیسم»، از پشتیبانی مسلمانان داخل و خارج امپراطوری برخوردار شود (عنایت، ۱۳۷۰، ص ۱۲۴). این سیاست می‌توانست بر قدرت او در سرزمین‌های عثمانی و بیرون آنها بیفزاید؛ زیرا دین، ابزار مقاومت مناسبی برای مبارزه با مخالفان داخلی و دشمنان خارجی به شمار می‌رفت و به منصب وی رنگ و رویی دینی می‌داد. احیای خلافت اسلامی و تقویت آن، زمینه رهبری او را برای همه مسلمانان فراهم می‌کرد. بنابراین، از

خودآگاهی گروهی میلیون‌ها مسلمان در سرزمین عثمانی بهره‌گیری می‌شد تا همراهی آنان را در رویارویی با مخالفان در پی آورد (یاقی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶).

اتخاذ سیاست جدید، از میزان فشار و نظارت حکام عثمانی بر شیعیان عراق کاست و مبلغان شیعه آزادی عمل بیش‌تری برای فعالیت در میان قبیله‌ها به دست آوردند. در میان اسناد موجود در آرشیوهای عثمانی، به اسنادی از اواخر دهه ۱۸۹۰ میلادی (۱۳۰۸ ق) و اوایل دهه ۱۹۰۰ (۱۳۱۸) بر می‌خوریم که در آنها اشاره‌های مکرری به گسترش و نفوذ تشیع در عراق شده است. (درینگیل، ۱۳۸۴، ص ۱۷-۱۸).

علمای اهل سنت و دولت‌مردان عثمانی، سیاست و راه‌برد عبدالحمید را مهم‌ترین عامل برای توان‌مند کردن شیعیان در گسترش مذهبشان میان قبیله‌ها و استوار کردن جایگاهشان در عراق می‌دانستند. بر پایه سندهایی که سلیم درینگیل از بایگانی سندهای صدارت (نخست‌وزیری) عثمانی یافته است، گزارش‌های رسمی و غیررسمی مأموران عثمانی در عراق، از نگرانی فراوان دولت‌مردان عثمانی از گسترش دامنه تشیع در آن کشور و تلاش آنان برای فراهم آوردن زمینه‌های ایستادگی در برابر آن خبر می‌دهند. این سندها هم‌چنین گزارش می‌دهند که قدرت تبلیغی علمای شیعه موجب شد که حتی سربازان و نیروی پلیس عثمانی به تشیع روی آوردند.

محمدرفعت منمنلی‌زاده، دفتردار بغداد در ارزیابی خود از چگونگی تأثیر گسترش تشیع در دستگاه اداری عثمانی می‌گوید:

دولت علیه عثمانی در عراق به کلی قافیه را باخته است. علمای شیعه در میان صفوف اردوی ششم عثمانی و نیروی پلیس بسیار فعالند. آنها این عقیده را در میان آنان شایع کرده‌اند که توسل به خشنونت نظامی علیه شیعه، از سوی خداوند محکوم است. بسیاری از اعضای واحدهای نظامی به تشیع ایمان آورده‌اند. از این‌رو، آنان دیگر مورد اعتماد نیستند (همان، ص ۳۳؛ الحیدری، ۱۹۹۸، ص ۱۱۱-۱۱۲).

افزایش شمار مبلغان اهل سنت، برپایی مدرسه‌های دینی جدید و فرستادن معلمان کارآموزده، انتشار کتاب‌ها و رساله‌هایی بر ضد شیعه و توجه به زیارت‌گاه‌های امامان شیعه به انگیزه فراخواندن شیعیان به خلافت عثمانی، از مهم‌ترین پیش‌نهادهای مأموران عثمانی برای رویارویی با گسترش تشیع در این دوره است. حسین حسنوافندی، شیخ‌الاسلام آن وقت عثمانی، در گزارشی بر تأثیر فراوان مدرسه‌های اهل سنت و اهمیت تعیین علمای شایسته برای عراق برای بحث و مناظره کردن با همتایان شیعه خود تأکید می‌کند و می‌گوید: «این علما باید چنان تعلیم دیده باشند که بتوانند ضعف‌های نظری تشیع را برای مردم تبیین کنند» (درینگیل، ۱۳۸۴، ص ۱۹). دیگر مأمور عثمانی، به برپا کردن مدرسه‌های سیاری سفارش می‌کند که علمای امین اهل سنت در آنها حاضر شوند و همراه با عشایر اهل سنت سفر کنند و افزون بر وعظ کردن آنان، روی داده‌های ناخوشایند را پنهانی به مسئولان گزارش دهند.

این مدرسه‌های سیار می‌بایست به پشتوانه مدرسه‌های ابتدایی و متوسطه تقویت می‌شدند. بنابراین، با اطمینان می‌توان گفت که مردم محلی «از همان ابتدای زندگی به نحو احسن تحت آموزش و تعلیم رسمی» قرار خواهند گرفت. در این گزارش آمده است که بالا رفتن سطح دانش اهل سنت، بر آوازه و اعتبار تسنن نزد عامه خواهد افزود و بدین شیوه «ضربه‌ای سهمگین بر تشیع» می‌توان زد (همان، ص ۲۲). باری، عثمانی‌ها در تضعیف و محدود کردن مبلغان شیعه توفیق نیافتند و این کار نه تنها بر اثر پیش‌بینی‌ها و طرح‌های ناقص آنها که در پی ضعیف شدن پایگاه اجتماعی آنان در عراق تحقق یافت (Nakash, ۲۰۰۳: ۴۲). شدت و سرعت تغییر مذهب قبیله‌ها در نیمه دوم سده نوزدهم، عثمانی‌ها را شگفتی زده کرده بود. بنی حکیم از زبید، الشبل از خزعل، آل فتل و الدغاره از دلیم، بنی حسن از بنی مالک و افک، از قبیله‌هایی بودند که در بخش پایانی سده

نوزدهم با جای گرفتن پیرامون کربلا و نجف، بر اثر کوشش‌های مبلغان شیعه به تشیع روی آوردند (لانگریگ، ۱۳۷۶، ص ۶۱).

برخی از محققان تاریخ عراق بر عوامل دیگر شیعه شدن قبیله‌ها تاکید کرده‌اند. برای نمونه، بطاطو تحول و تغییر مذهب قبیله‌ها را پی‌آمد دور بودن عراق از مرکز حکومت در استانبول می‌داند و بر این است که فرمان‌های حکومتی به دلیل تهی بودن منطقه از نمودهای قدرت دولت عثمانی اجرا نمی‌شد و قبیله‌ها از آزادی در عمل برخوردار بودند (Batatu, ۱۹۸۹: ۴۲)، اما علوی در این زمینه نظر دیگری عرضه کرده است:

ما معتقدیم دلایل دیگری برای انتخاب مذهب تشیع از سوی قبیله‌های عراقی وجود دارد؛ از جمله اینکه سلطان سلیم اول، قبل از اشغال کشورهای عربی در سال ۱۵۱۷ (۹۲۳ ق)، تصمیم گرفت تمام شیعیانی را که در قلمرو حکومت عثمانی بودند، قلع و قمع کند. از این‌رو، ناگزیر موج مهاجرت به سوی قبیله‌ها عرب ایجاد شد. این قبیله‌ها نیز بنا به آداب و رسوم عشایری، هرکس که به سوی آنها می‌رفت، از او استقبال می‌کردند؛ بدون اینکه هویت پناهنده و دلایل پناهنده شدن برایشان اهمیتی داشته باشد. هم‌چنین نباید فراموش کرد که هرگاه بیماری وبا، بغداد و شهرهای دیگر عراق را در بر می‌گرفت، مهاجرت از شهرها به قبیله‌ها شروع می‌شد و این پناه‌آوردندگان به قبیله‌ها، از نقاطضعفی که در اسلام ترکی وجود داشت و نیز مسائل عاطفی موجود در مصائب اهل بیت (ع) برای گرایش آن قبیله‌ها به مذهب تشیع بهره‌برداری می‌کردند (العلوی، ۱۴۲۶، ص ۳۳-۳۴).

برخی از دیگر محققان، تغییر مذهب قبیله‌ها را نشانه اعتراض آنان به سیاست‌های مالیاتی دولت عثمانی می‌خوانند و معتقدند که پس از تلاش عثمانی‌ها برای اسکان قبیله‌های چادرنشین و توزیع سندهای مالکیت میان آنها، کشاورزی در جنوب عراق گسترش یافت، اما این روی داد ناخرسندی‌هایی را نیز به دنبال آورد؛ زیرا عثمانی‌ها یک‌باره بر شمار مالیات‌ها افزودند که این خود به پیدایی حس بی‌عدالتی و ستم‌گری میان قبیله‌ها و واکنش و مقاومت آنها انجامید

(لوتسکی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱). کشمکش سخت قبیله‌ها با دولت، هم‌زمان با کارهای گسترده مبلغان شیعه در این منطقه‌ها تحقق یافت. تبلیغ آموزه‌های انقلابی تشیع (مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و نپذیرفتن حاکمیت دولت‌های ستم‌گر) موجب شد که این قبیله‌ها، اسلام شیعی را با آغوش باز بپذیرند. به هر روی، شکی نیست که روند تغییر مذهب قبیله‌ها در نیمه دوم سده نوزدهم به اوج رسیده بود. این روی‌داد نه تنها در تاریخ‌های محلی آمده است که بر پایه سخن نقاش به نقل از بایگانی ملی انگلستان، گستردگی تغییر مذهب در اواخر قرن نوزدهم به گونه‌ای بود که مقامات بریتانیایی را نیز گیج کرده بود (Nakash, ۲۰۰۳: ۴۳).

نتیجه

در تحلیل پایانی درباره مسئله دگرگونی مذهبی عشایر جنوب عراق و با تأکید بر سخنان پیش‌گفته، گمان می‌رود انگیزه قبیله‌ها در پذیرش مذهب تشیع در آن زمان، همانا بحران هویتی بوده باشد که در پی گسیختگی ساختار و نظام قبیله‌ای پدید آمد. این گسست که خود به دنبال اسکان و روی آوردن قبیله‌ها به زندگی کشاورزی رخ داد، آنان را به پذیرش هویتی تازه و سازگار شدن با نقشه اجتماعی محیط جدید واداشت؛ یعنی گرویدن به تشیع، واکنش قبیله‌ها در برابر بحران‌هایی بود که آنها پس از فروپاشی نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیشین خود بدان دست زدند. این دعوی را منابع اهل سنت و شیعه و سندهای موجود در بایگانی ملی بریتانیا^۱ اثبات می‌کنند که هیچ نشانی از تشیع میان قبیله‌های چادرنشین عراق در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم دیده نمی‌شد و این مذهب تنها در قبیله‌های اسکان یافته، گسترده بود. کمابیش همه قبیله‌هایی که زندگی چادرنشینی و وابستگی‌شان را به صحرا، اصل زندگی خود می‌دانستند،

۱. نویسندگانی مانند بطاطو، نقاش، لیتواک و برخی از محققان دیگر، در بررسی دگرگونی‌های جامعه شیعی عراق به بایگانی ملی بریتانیا دسترس داشته‌اند که این پژوهش از آثار و سندهای منقول آنان بسیار بهره برده است.

تا امروز بر مذهب تسنن مانده‌اند، اما گرایش به زندگی کشاورزی و جای‌گیری در یک محل، به پیدایی ارتباطات گسترده اجتماعی، اقتصادی و مذهبی جدید میان قبیله‌های ساکن در آن‌جا و شهرهای پیرامونی‌اش به‌ویژه نجف و کربلا انجامید. این ارتباطات، موضوع هویت را نزد قبیله‌ها مهم‌تر کرد و انگیزه آنان را برای کار و درآمدن به عرصه‌های جدید اجتماعی افزایش داد.

تغییر مذهب بر پایه این دیدگاه، تلاش قبیله‌ها و شیوخ را برای تعدیل فاصله‌های موجود میان خود و همسایگان جدیدشان در مراکز شهری شیعی بازمی‌نماید. گرویدن قبیله‌ها به تشیع، بر ویژگی مذهبی آنها افزود و در افزایش ارتباطات اجتماعی و اقتصادی با مردم شیعه شهرنشین ساکن در جنوب عراق، توان‌مندشان کرد. بنابراین، تغییر مذهب ابزاری بود که قبیله‌ها به کمک آن می‌کوشیدند فرصت تازه‌ای به دست آورند و در هویت اجتماعی و مذهبی پیچیده‌شان بازنگری کنند. از این‌رو، تحول مذهبی قبیله‌ها و گرایش بخش‌های فراوانی از آنها به تشیع در پایان سده نوزدهم، به بازسازی پایانی جامعه شیعیان عراق انجامید.

کتابنامه

۱. آل محبوبه، جعفر الشیخ باقر (۱۹۸۶)، ماضي النجف و حاضرها، بیروت، دار الضواء.
۲. ابراهیم، فرهاد (۱۹۹۶)، الطائفة والسياسة في العام العربي (نموذج الشيعة في العراق)، دمشق، مكتبة مدبولي.
۳. اصفهانی، ابوطالب بن محمد (۱۳۶۳)، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالبخان، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، چاپ دوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۴. الامین، محسن (۱۳۶۷)، وهابيها، ترجمه سید ابراهیم سید علوي، تهران، چاپ سوم، امیرکبیر.
۵. تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوري، تصحیح حمید شیرانی، تهران، سنایی.
۶. تهرانی، آقا بزرگ (۱۳۶۳)، میرزای شیرازی، ترجمه اداره کل تبلیغات و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ دوم، وزارت ارشاد اسلامی.
۷. حتاته، یوسف کمال الدملوجي (۲۰۰۲)، صديق مدحت پاشا (حياته، مذاكراته، محاكمته)، بیروت، الدار العربيه للموسوعات.
۸. الحسنی، عبدالرزاق (۱۹۵۸)، العراق قديما و حديثا، صيدا، مطبعة العرفان.
۹. حورانی، آلبرت (۱۳۸۴)، تاريخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران.
۱۰. الحیدري، ابراهیم فصیح (۱۹۹۸)، عيون المجد في بيان احوال بغداد و البصرة و نجد، بغداد، دارالحکمه.



۱۱. خللی، جعفر (۱۹۸۷)، *موسوعه العتبات المقدسه، بیروت، چاپ دوم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.*
۱۲. الرهیمی، عبدالحلیم (۱۳۸۰)، *تاریخ جنبش اسلامی در عراق (۱۹۰۰ - ۱۹۲۴)*، ترجمه جعفر دلشاد، اصفهان، چهارباغ.
۱۳. الساعدي، حمود حمادي (۱۹۸۸)، *دراسات عن عشائر العراق، بغداد، مكتبه النهضه.*
۱۴. سرکیس، یعقوب (۱۹۵۵)، *مباحث العراقیة فی الجغرافیة و التاریخ و الاثار و خطط بغداد، بغداد، شرکت التجارة و الطباعة المحدود.*
۱۵. العزاوي، عباس (۱۴۲۵ الف)، *عشایر العراق، قم، المكتبه الحیدریه.*
۱۶. — (۱۴۲۵ ب)، *تاریخ العراق بین الاحتلالین، قم، مكتبه الحیدریه.*
۱۷. العلوی، حسن (۱۴۲۶)، *الشیعة و الدولة القومیة فی العراق، قم، روح الامین.*
۱۸. عنایت، حمید (۱۳۷۰)، *سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، چاپ چهارم، امیر کبیر.*
۱۹. — (۱۳۸۰)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، چاپ چهارم، خوارزمی.*
۲۰. الکاتب، احمد (۱۹۸۱)، *تجربة الثورة الاسلامیة فی العراق (۱۹۲۰ - ۱۹۸۰)*، تهران، دارالقبس الاسلامی.
۲۱. کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۸۴)، *چالش‌ها و تعاملات ایران و عراق در نیمه نخست سده بیستم، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.*
۲۲. لانگریک، استیون همزلی (۱۳۷۶)، *تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عراق (۱۹۵۰ -*

- ۱۹۰۰)، ترجمه علي درويش، مشهد، آستان
قدس رضوی.
۲۳. لوتسكي، ولاديمير بارسوويچ (۱۳۷۹)،
تاريخ جديد كسورهاي عربي، ترجمه رفيع
رفيعي، تهران، علمي و فرهنگي.
۲۴. مار، فب (۱۳۸۰)، تاريخ نوين عراق،
ترجمه محمد عباسپور، مشهد، آستان قدس
رضوي.
۲۵. مريم، عبدالجبار (۱۹۵۶)، القبائل
الرحال في العراق، بغداد، بي‌نا.
۲۶. مكي، الجميل (۱۹۷۸)، البدو القبائل
الرحاله في العراق، بغداد، بي‌نا.
۲۷. موثقي، احمد (۱۳۸۰)، جنبش‌هاي اسلامي
معاصر، تهران، چاپ چهارم، سمت.
۲۸. نظمي، وميض جمال عمر (۱۹۸۵)، الجذور
السياسية و الفكرية و الاجتماعية للحركة
القومية العربية في العراق، بغداد، چاپ
دوم، مركز دراسات الوحدة العربية.
۲۹. نفيسي، عبدالله فهد (۱۹۷۳)، دور الشيعة
في تطور العراق السياسي الحديث، بيروت،
دارالنهار.
۳۰. نوار، عبدالعزيز سليمان (۱۹۶۸)، تاريخ العراق الحديث
(من نهاية حكم داودپاشا الي نهاية حكم
مدحتپاشا)، قاهره، دارالكاتبالعربي للطباعة والنشر.
۳۱. الوردی، علي (۱۴۲۵)، لمحات الاجتماعية
من تاريخ العراق الحديث، قم، چاپ دوم،
المكتبة الحيدرية.
۳۲. — (۱۹۶۵)، دراسة في طبيعة المجتمع
العراقي، بغداد، مطبعه العاني.
۳۳. ويلي، جويس. ان (۱۳۷۳)، نهضت اسلامي
شييعان عراق، ترجمه مهوش غلامي، تهران،
انتشارات اطلاعات.



۳۴. یاقی، اسماعیل احمد (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۳۵. درینگیل، سلیم (تابستان ۱۳۸۴) «مبارزه با تشیع در عراق دوران عبدالحمید دوم»، ترجمه نصراله صالحی، نامه تاریخ‌پژوهان، سال یکم، شماره دوم.
۳۶. Batatu , Hanna ,(1989) the old social classes and the Revolutionary movements of Iraq , Princeton university press.
۳۷. Hechter , Michel and kabiri , Nika ,(2004) Attaining social order in Iraq , university of Washington press.
۳۸. Litvak , Meir , Shiia scholars of nineteenth century Iraq (the Ulama of Najaf and Karbal), u. k , Cambridge university press.
۳۹. Tripp, Charles,(2000) a history of Iraq , Cambridge , university press.
۴۰. Nakash , Yitzhak ,(2003) the Shiis of Iraq , Princeton university press.

